| تاریخ دریافت:۱۳۹۷/۱۲/۲۷ | تاریخ پذیرش:۱۳۹۸/۳/۲۱ |

مقایسهٔ رئالیسم اسلامی و رئالیسم انتقادی ازمنظر جامعه‌شناختی

شهلا باقری
دانشیار دانشگاه خوارزمی، ایران، کرج.

sbagheri@khu.ac.ir

رضا نظریان(نویسنده مسئول)
دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی دانشگاه تهران، ایران، تهران.

Reza.nazarian@ut.ac.ir

چکیده

«ساختار و عاملیت» ازمهم‌ترین مباحث نظری و بنیادی موجود در جامعه‌شناسی معاصر است. ساختار و عاملیت هریک دارای ویژگی‌های مخصوص به خود هستند.ضرورت توجه به این دو عنصر در تبیین پدیده‌های اجتماعی، منجر به پدیدآمدن نظریات متنوعی شده است که هریک ازطریق فرایند متفاوتی، سعی در حفظ اصالت یکی، یا توأمان این دو در یک نظریهٔ اجتماعی دارند. این مقاله با استفاده از روش مقایسه‌ای، درصدد کشف عناصر مشترک و متمایز موجود در سه نظریهٔ مربوط به تبیین مسئلهٔ «رابطهٔ ساختار و عاملیت» است. سه نظریه‌ای که می‌خواهند به این دو، توأمان توجه کنند. نظریات مورد بررسی، نظریهٔ «ساختاربندی گیدنز»، نظریهٔ «تکوین آرچر» و نظریهٔ «اصالت فرد-جمع-رابطهٔ زاهد» هستند. دراین‌بین، نظریهٔ زاهد تبیین جامع‌تری از نوع رابطهٔ ساختار و عاملیت ارائه داده است. نتیجه‌ای که از مقایسهٔ بین این نظریات حاصل می‌شود این است که سازوکار و مکانیسم ارتباطی بین ساختار و عاملیت، با استنادات دینی موجود در نظریهٔ زاهد به‌عنوان یک جامعه‌شناس مسلمان قادر است نشان دهد که عاملیت چگونه با ساختار ارتباط می‌یابد و ساختار چگونه با عاملیت مرتبط می‌شود.

کلیدواژگان: جمع، فرد، ساختار، عاملیت، ایدئولوژی و فرهنگ.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

مقدمه

تحلیل یک‌سونگرانه درتوضیح رابطهٔ ساختار(زمینهٔ اجتماعی) و عاملیت(فرد) نوعی نقص در نظریهٔ اجتماعی محسوب می‌شود. چنانچه نقش عاملیت نادیده گرفته شود، چگونگی به‌وجودآمدن رخدادهای تاریخی و اجتماعی در ابهام باقی می‌ماند و چنانچه نقش ساختار نادیده گرفته شود، جامعه به‌صورت انبوهی از فعالیت‌های تک‌تک انسان‌ها ترسیم می‌شود که نامرتبط به‌هم به‌نظر می‌رسند. با آگاهی از ضعف یک‌سویه‌نگری در توضیح رابطهٔ فرد و جامعه، مسئله به این‌صورت طرح می‌شود که به چه طریقی می‌توان فرد و جامعه را به‌صورت هم‌زمان در نظریهٔ اجتماعی حفظ کرد، به‌صورتی‌که منجر به غلبهٔ یکی بر دیگری نشود؟ در وهلهٔ اول به‌نظر می‌رسد برای رفع نقص یک‌سویه‌نگری در توضیح رابطهٔ فرد و جامعه و حفظ فرد و جمع در نظریهٔ اجتماعی، همین که دستاوردهای نظری فردگرایی و جمع‌گرایی را با هم در یک نظریه بیاوریم، حل مسئله کرده‌ایم. اما مسئله اینجا است که برای برقراری پیوند بین این دو سطح، باید عامل ربط‌دهنده‌ای وجود داشته باشد تا بتواند به‌نحو معقول این دو سطح را در یک نظریه ترکیب کند. به این معنا که نشان دهد در سطح تجربی نحوهٔ تعاملات بین فرد و جامعه به چه صورتی رخ می‌دهد. فرد از چه طریقی در ساختار موجود در یک جامعه رخنه ایجاد می‌کند. به همین صورت ساختار موجود در جامعه از چه طریقی بر فرد تسلط می‌یابد. ساختار موجود در جامعه به چه طریقی اجازهٔ انتخاب و گزینش‌گری و مواردی از این قبیل را به فرد می‌دهد.

برهمین سیاق، یک نظریهٔ کامل در توضیح رابطهٔ فرد و جامعه، باید علاوه‌بر شناسایی عوامل ارتباطی، ویژگی‌های حاکم بر فرد و جامعه را نیز نشان دهد. به این معنا که در تغییر و تحولات اجتماعی فرد انجام‌دهندهٔ چه نقشی است و جامعه انجام‌دهندهٔ چه نقشی در این تغییر و تحولات است؛ بر این اساس، مهم‌ترین سؤالات قابل طرح براساس موضوع تحقیق، بدین قرارند:

۱. در تشکلات اجتماعی فرد و جامعه دارای چه خصوصیاتی هستند؟

۲. چرا بایداز فردگرایی و جمع‌گرایی یک‌سونگرانه دوری کرد؟

۳. رابطهٔ بین فرد و جامعه در یک تشکل اجتماعی به چه شکل است؟

۴. آیا فرد و جامعه از یکدیگر متمایزند یا به یکدیگر متصل هستند؟

۵. چگونه فرد و جامعه به‌صورت دوجانبه حفظ می‌شوند(بدون اینکه در یکدیگر منحل شوند)؟

علاوه‌بر فیلسوفان اجتماعی که به این موضوع پرداخته‌اند در نظریات جامعه‌شناختی متأخر برخی از نظریه‌پردازان تلاش کرده‌اند به سؤالات بالا پاسخی درخور دهند. از این اندیشمندان

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

می‌توان از بوردیو، هابرماس، گیدنز، آرچر و زاهد نام برد.

در این مقاله می‌خواهیم از بین این اندیشمندان به مطالعه و مقایسهٔ سه نظریه‌پرداز پرداخته و پاسخ هریک را به سؤالات مطرح‌شده بیابیم. در جمع‌بندی نهایی به نوعی ارزیابی می‌پردازیم و قانع‌کننده‌ترین پاسخ را به‌زعم خویش معرفی می‌کنیم.

اندیشمندان موردتوجه ما آنتونی گیدنز، مارگارت آرچر و سید سعید زاهد(جامعه‌شناس مسلمان ایرانی) هستند. علت انتخاب این سه اندیشمند، شاخص‌بودن نظریهٔ هریک از آنان در تبیین این موضوع است. گیدنز در «نظریهٔ ساختاربندی» خود، همسان بوردیو و هابرماس، در راستای ارائهٔ نظریه‌ای منسجم حرکت می‌کند تا بتواند یکپارچگی پدیدهٔ اجتماعی را حفظ کند. آرچر در «نظریهٔ تکوین» خود آشکارا بین فرد و جامعه تمایز قائل می‌شود و زاهد در «نظریهٔ اصالت فرد-جمع-رابطه» خود به عنصر سومی(رابطه) متوسل می‌شود که در اندیشهٔ هیچ‌یک از نظریه‌پردازان قبل از او وجود ندارد؛ بنابراین، این سه نظریه‌پرداز آشکارا از یکدیگر متمایز هستند اما هر سه درپی حل یک مسئله تلاش می‌کنند که آن هم ترکیب‌کردن عامل و ساختار یا توأمان‌دیدن آنها در تبیین پدیدهٔ اجتماعی است.

دراین تحقیق در راستای پاسخ به سؤالات ذکرشده برای کشف عناصر مشترک و متمایز بین سه نظریهٔ «اصالت فرد-رابطه-جمع»، «ساختاربندی» و«تکوین»، از روش تطبیقی استفاده شده است. معیاری که در این تحقیق سعی بر به‌کارگیری آن بوده، انتخاب دو سطحی است که دقیقاً با یکدیگر متناظر باشند. با توجه به موضوع تحقیق، باید مفاهیم مورداستفادهٔ نظریه‌پردازان دارای سطوح متناظر باشد، به این معنا که هرکدام از نظریه‌پردازان، مفهوم موردنظر را در کلیتی مشترک به‌کار برده باشند، برای دستیابی به این هدف باید به توضیحات هریک از نظریه‌پردازان درمورد مفاهیم اساسی تحقیق که عبارت‌اند از شرایط اجتماعی یا ساختار و فرد یا عاملیت، توجه شود. همچنین، معیارهای مشترک به‌کارگرفته‌شده در دو طرف تطبیق، ازطریق توضیحاتی که هرکدام از نظریه‌پردازان دربارهٔ مفهوم مورداستفادهٔ خود داده‌اند، قابل شناسایی است. با آگاهی و به‌کارگیری این معیار در مطالعات نظری تطبیقی، در این تحقیق، سعی شده است وجوه اشتراک و اختلاف مفاهیم استفاده‌شدهٔ این نظریه‌پردازان شناسایی شود.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

۱. نظری اصالت فرد ـ جمع ـ رابطه

دکتر سـید سعید زاهد[1] جامعه‌شناس مسلمان ایرانی، صاحب نظریه‌ای دربارهٔ جنبش‌های اجتماعی است که درطی آن با توجه به اصالت فردـجمعـرابطه، به توضیح و تشریح چگونگی توجه هم‌زمان بـه فـرد و جامعه(به‌طوری‌که منجر بـه غلبهٔ یک عنصر بر دیگری نشـود) پرداخته اسـت. در اینجا شرحی بر مبانی جامعه‌شناختی و نظریهٔ ایشان آورده می‌شود.

مبانی نظری و منطقی نظریه

برای آگاهی از مبانی نظریهٔ زاهد، باید با منطق سیسـتمی(که ایشـان در نظریهٔ خود از آن اسـتفاده می‌کنند) آشنا باشیم.

سیسـتم عبـارت اسـت از مجموعه‌ای از اجزا که بـا یکدیگر در ربط باشـند و هدف خاصی را محقق کنند. در هر سیستم حداقل سه عنصر را می‌توان تشخیص داد: اجزا، روابط و هدف. در بین این سه عنصر روابط نقش اجزا در مجموعهٔ سیستم را مشخص می‌کند و با کنار هم قرارگرفتن اجزا طبق نقشی که روابط تعیین‌کنندهٔ آن است، هدف محقق می‌شود(زاهد، ۱۳۷۰الف: ص ۹۳-۹۴). زاهد برمبنای همین نگاه سیستمی دربارهٔ اشیای عالم می‌گوید:

«اشـیای عالم برطبق قانون اثرگذاری و اثرپذیری عمومی بر هم مؤثرند و همین انتقال اثر از یکی به دیگری اثبات می‌کند که رابطه‌ای بین هر دو شیء در عالم وجود دارد، عناصر و اشـیای عالم علاوه‌بر اینکه وجودشان منوط به ارتباط اجزای داخلی‌شان است بر یکدیگر نیـز مؤثرنـد. این تأثیرپذیـری دال بر ارتباط اجزا در خلقت اسـت؛ چراکه تا ربط نباشـد چگونه می‌توان قائل به انتقال اثر شد؟»(زاهد، ۱۳۷۰الف: ص ۱۰۳-۱۰۴).

نگاه سیستمی زاهد در نگرش او به جامعه نیز نمود می‌یابد:

«جامعه از سـه زیرسیستم سیاسـت، فرهنگ و اقتصاد تشکیل شده اسـت. اگر جامعه را به یک انسـان تشـبیه کنیم، سیاست ارادهٔ جامعه، فرهنگ فکر و اقتصاد اعضا و جوارح آن است»(زاهد، ۱۳۹۰: ص ۱).

جامعه دارای هویتی واقعی اسـت. به این معنا که جدای از افراد نیز دارای حضور و تأثیرگذاری است. جامعه یک وجود حقیقی عینی است که دارای سنن مربوط به خویش است. چون جامعه یک وجود حقیقی و عینی اسـت، مسـلماً دارای آثاری اسـت که این آثار براساس اصل منظم‌بودن عالم

۱. دانشیار بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی دانشگاه شیراز.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

تابع قواعد و قوانین معینی است(زاهد، ۱۳۷۰الف: ص ۱۲۱).

نظریهٔ اصالت فرد-جمع-رابطه

زاهد هر سه سطح فرد-جمع-رابطه را در شناخت پدیده‌های اجتماعی و تبیین جامع آنها دخیل می‌داند، بر این مبنا نگرش نظام‌مند را برای توضیح فعالیت نظری خود برمی‌گزیند. ازآنجاکه پدیده‌های اجتماعی تک‌متغیره نیستند و دارای سه جنبهٔ کلی و مشخص هستند، باید با یک نگرش نظام‌مند به آنها ملاحظه شود. با این نحوهٔ نگریستن، کلیهٔ ابعاد نظری و عملی، خرد و کلان و انتزاعی و عینی موضوع مهمی خواهند بود و رابطهٔ بین این جنبه‌ها با یکدیگر مورد توجه قرار خواهد گرفت(زاهد، ۱۳۸۰: ص ۲۳). آنگاه زاهد دلیل اصالت سه عامل فرد، رابطه و جمع را تبیین می‌کند. درمورد فرد و جامعه این‌طور می‌گوید که:

«فرد و جامعه دو واقعیت با آثار مخصوص به خود هستند، اگر تاریخ را مرور کنیم نقش افراد مشهور مرتباً بحث شده است، آنها با رفتار در زمینهٔ اجتماعی خود، با توجه به امکانات و محدودیت‌های زمانشان عمل کرده‌اند، اگر نقش افراد را ندیده بگیریم ممکن نیست بتوانیم وقایع را توضیح دهیم، اما اگر شرایط اجتماعی را نادیده بگیریم، تاریخ به‌صورت صفحات بی‌پایانی از داستان‌سرایی درمورد افسانه‌های افراد معروف درخواهد آمد، فرد خواص خود را دارد و جامعه نیز با خصلت‌مندی‌های خویش وجود دارد»(زاهد، ۱۳۸۷: ص ۳۴).

زاهد دربارهٔ عامل رابطه معتقد است که توجه به روابط، جهت و اهداف جنبش‌های اجتماعی را نشان می‌دهد(همان: ص۳۳). آنگاه به نقش هریک از عوامل پیش‌گفته در یک تشکل اجتماعی اشاره می‌کند:

«می‌توانیم بین فرد، جامعه و روابط بین آنها تمایز قائل شویم اما این سه، در هر تشکل اجتماعی از یکدیگر غیر قابل تفکیک هستند، افراد براساس صفاتشان بر جامعه اثر می‌گذارند، جامعه با خصوصیات مربوط به خودش آنان را متأثر می‌کند و روابط اجتماعی نیز نقش خود را به‌عنوان راهنمایی که قابلیت‌های افراد را با موقعیت‌های اجتماعی و بالعکس مرتبط می‌نماید، بازی می‌کنند»(همان: ص ۳۹).

زاهد در ادامه عامل رابطه را با بیان مصادیق از ابهام بیرون می‌آورد:

«ایدئولوژی عامل ربطی جنبش‌ها است. اعتقادات، قوانین و مقررات، آنچه به‌عنوان فرصت تلقی می‌شود و آنچه چنین به حساب نمی‌آید، چگونگی استفاده از منابع و تبیین راه‌های

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

عملی تعقیب اهداف جنبش، همه‌وهمه توسط ایدئولوژی رقم زده می‌شود. ایدئولوژی افراد را بـه زمینهٔ اجتماعی متصل می‌کند. قابلیت‌هـای افراد ازطریق رهنمودهای ایدئولوژیک به فرصت‌های اجتماعی افزوده می‌شـود و این ترکیب جنبش را در راسـتای جهتی که توسـط ایدئولوژی مشخص می‌شود، به حرکت در می‌آورد»(همان: ص۸۰-۸۱).

زاهـد در مقالهٔ «رابطهٔ فرد و جامعه»(مقایسـهٔ دو دیدگاه)، این سـؤال را مطرح می‌کند که فرد و جامعـه چگونـه می‌توانند در ارتباط بـا یکدیگر تحقق یابند، بدون اینکه یکـی بردیگری غلبه کند؟ ازطرف دیگر، اگر این دو وجود مسـتقل و دارای خصلت‌های خویش هسـتند، چگونه می‌توانند بر یکدیگر اثر بگذارند؟ ایشـان با اسـتفاده از تعریف شـهید مطهری از جامعه بـر این مبنا که جامعه را مجموعه‌ای از افراد انسـان می‌داند که با نظامات، سـنن، آداب و قوانیـن خاص به یکدیگر پیوند خورده و زندگی دسته‌جمعی دارند(مطهری، بی‌تا: ص ۱۱)، می‌گوید:

«غلبه‌نکردن یکی بردیگری به یک حائل نیاز دارد و اثرگذاری بر یکدیگر بدون حل‌شـدن در هـم نیـز باید ازطریق یک رابطهٔ مسـتقل انجام پذیرد، در تعریفی که اسـتاد شـهید از جامعه ارائه می‌کند این عامل پیونددهنده به نظامات، سنن،آداب و قوانین خاص، معرفی شده است؛ بنابراین، ازنظر معظم‌له این عامل پیونددهنده یا عنصر سوم است که می‌تواند این دو را با هم پیوند دهد، وجود همین عنصر سـوم، موجب حفظ اصالت فرد و اصالت جمع، ضمن داشتن تأثیر و تأثر متقابل بر یکدیگر می‌شود»(زاهد،۱۳۶۹: ص ۱۶).

شهید مطهری عنصر سوم یعنی نظامات، سنن،آداب و قوانین خاص را به‌گونه‌ای اختیار می‌کند که خود وجودی مستقل از فرد و جامعه است و ضمن آنکه فرد قادر به اثرگذاری و اثرپذیری از جامعه است، جامعه نیز قادر به اثرپذیری و اثرگذاری بر فرد است(همان: ص۱۷-۱۸).

زاهد دربارهٔ رابطه می‌گوید:

«رابطه یک وجود دوگانه دارد، زیرا فی‌نفسه رابطه دوگانه است، هنگامی‌که بحث از رابطه می‌شود باید بین دو عنصری که این رابطه برای اتصال آنها فعالیت می‌کند، تلفیق صورت بگیرد و رابطه به‌عنوان یک وجود دوگانه باید به دو سـر این طیف متصل باشـد، لازمهٔ این اتصال رابطه با آن دو عنصر این است که رابطه از جنس آن دو شود، زیرا اگر جنسیت رابطه متفاوت از آن دو باشد، نمی‌تواند جزئی از آنها شود»(زاهد،۱۳۸۷: ص ۱۷۰).

زاهد معتقد اسـت که به‌جای قائل‌شـدن به رابطهٔ علی و تعیین اولویت‌ها برای تبیین سـاختار و عاملیت باید به تأثیر و تأثر متقابل فرد و جامعه بر روی همدیگر اهمیت دهیم. زاهد به تناسب نظریهٔ خود، از پارادایم رئالیسـتی اسـتفاده می‌کند، در پارادایم رئالیسـتی کم و کیف از هم جدا محسوب

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

نمی‌شوند و این دو با هم ترکیب می‌شوند، اگر صرفاً بحث کمیت مطرح شود، سؤالاتی نظیر اولویت عناصر و نسبت آنها با یکدیگر مطرح می‌شود اما هنگامی‌که کمیت و کیفیت با هم ترکیب می‌شود، این سؤالات پیش نمی‌آید(همان: ص ۱۶۹). «بحث علیت از مشترکات تمامی مکتب‌های علمی است و منحصر به روش‌های اثبات‌گرایانه نیست، در رئالیسم نیز علت‌ها مطرح می‌شود اما بحث اولویت‌ها و علیت بحثی اثبات‌گرایانه است که بنده مورد استفاده قرار نداده‌ام»(همان: ص ۱۷۹). در رئالیسم به دنبال مجموعه‌ای از علت‌ها هستیم و نه صرفاً علتی خاص و همچنین در این روش مکانیسم‌ها را نیز مدنظر قرار می‌دهیم(همان).

در یک جمع‌بندی از نظریهٔ اصالت فرد-جمع-رابطه می‌توان چنین اذعان کرد که:

اصالت قائل‌شدن زاهد برای هر سه سطح فرد-جمع-رابطه، دارای استنادات اسلامی است.[1] زاهد با آگاهی از جایگاه این سه عنصر در متون دینی، سعی بر واردکردن مؤثر سه سطح فرد-جمع-رابطه در نظریهٔ خود داشته است.

ازسویی، زاهد برای جمع اصالت قائل می‌شود و معتقد است «وجود حقیقی جامعه با توجه به دلایل نقلی و عقلی قابل استدلال است»(زاهد، ۱۳۷۰الف: ص ۱۲۱)؛ ازسوی‌دیگر، برای فرد اصالت قائل شده و فرد را عامل تغییر اجتماعی می‌داند و درنهایت با تأثیرپذیری از تعریف استاد مطهری از جامعه، چنانچه دیدیم، به عامل رابطه‌ای که خود را در سنن و آداب و رسوم متجلی می‌کند نیز اصالت می‌دهد.

اجزای تشکیل‌دهندهٔ نظریهٔ زاهد، به‌صورتی منظم با یکدیگر مرتبط هستند، برای نمونه زاهد برمبنای عامل هستی‌شناسی(تا ربط نباشد چگونه می‌توان قائل به انتقال اثر شد؟)،در

---

۱. ازجمله آیاتی که بر اصالت جمع دلالت دارند، عبارت‌اند از:

اول: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ: و برای هر امتی اجلی است، پس هنگامی که اجل آنان فرا رسد، نه ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش»(اعراف: ۳۴)؛

دوم: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا: هر امتی را به‌سوی کتاب آن فرا خوانند»(جاثیه: ۲۸)؛

سوم: «كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ: برای هر امت کار آنان را زینت دادیم»(انعام: ۱۰۸)؛

چهارم: «مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ: از میان آنان امت میانه‌رو هستند»(مائده: ۶۶)؛

پنجم: «لَيْسُواْ سَوَاء مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللهِ آنَاء اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ: از اهل کتاب امتی قائم هستند، آیات خداوند را در شب می‌خوانند»(آل عمران: ۱۱۳)؛

ازجمله آیاتی که بر اصالت فرد تأکید داشته و برای فرد به قدرت تغییر اجتماعی قائل است آیهٔ ۱۱ سورهٔ رعد است: «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللهِ إِنَّ اللهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ».

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

جامعه‌شناسی علاوه‌بر فرد و جمع به عامل ارتباطی هم اصالت می‌دهد. زاهد فرهنگ را که یک عامل رابطه‌ای است، مبنای تشخیص قلمروی یک جامعه می‌داند؛ بر این اساس، در یک قلمرو سرزمینی مشخص و حتی در گروه کوچکی مانند خانواده به اندازهٔ شرایط عقیدتی و فرهنگی متفاوت، می‌تواند شرایط جامعه‌ای متفاوت وجود داشته باشد. این مهم نیز با استنادات اسلامی دارای همخوانی است.[1] ازآنجاکه زاهد نگرش واقع‌گرایانه دارد، هرکدام از فرد-جمع-رابطه را دارای وجود واقعی و آثار حقیقی می‌بیند، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نظری زاهد، همین حفظ آگاهانهٔ فرد-جمع-رابطه و تعیین جایگاه و نقش آنها است. اگر براساس استدلال‌های موجود در این نظریه، معتقد باشیم که نقش عامل رابطه‌ای انکارناپذیر است،در مرحلهٔ بعد به این دلیل که به این عامل اصالت داده‌ایم، می‌توانیم دقیقاً نقش آن و هیئت‌های ظاهری متفاوت آن در سطح تجربی را ملاحظه کرده و هرگونه ابهامی را در این خصوص برطرف کنیم، ملاحظه می‌شود که در این‌صورت قدرت تبیین‌کنندگی فرد و جامعه افزایش می‌یابد.

۲. نظریهٔ ساختاربندی[2] آنتونی گیدنز

آنتونی گیدنز[3] در نظریهٔ ساختاربندی خود، به نحوهٔ تعاملات بین ساختار و عاملیت توجه کرده است، او برای توضیح نحوهٔ تعاملات بین این دو سطح از عواملی مانند پیامدهای ناخواسته و شرایط نادانستهٔ کنش، استفاده می‌کند که شرح مختصری از نظریهٔ ساختاربندی در ادامه می‌آید:

در نظریهٔ گیدنز، زیرسؤال‌بردن هرگونه تقابل بین عاملیت و ساختار قابل توجه است. گیدنز این‌گونه توضیح می‌دهد که:

> «جامعه صرفاً انبوهی از فعالیت‌ها در سطح خرد نیست و ازطرف دیگر فقط در سطح کلان قابل مطالعه نیست، تحلیل خرد و کلان هر دو ناقص هستند و اینکه همواره یکی از این دو مورد استفاده قرار می‌گیرد ناشی از فرض تقابل و تمایز میان عاملیت و ساختار است»(گیدنز،۱۳۸۴الف: ص ۱۷-۱۸).

۱ . در متون اسلامی نیز تأکید فراوان بر این است که افراد برمبنای عقیدهٔ خود شرایط متفاوتی را برای خود رقم می‌زنند.این عنصر عقیده یا ایدئولوژی چنانچه زاهد در نظریهٔ خود به‌کار برده است، یک عنصر «رابطه‌ای» بین فرد و جمع است. برای نمونه آیهٔ ۲۰ سورهٔ شوری بر این امر تأکید دارد: «مَن کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَن کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیَا نُؤتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِی الآخِرَهِ مِن نَّصِیبٍ». این آیه بیانگر آن است که افراد برمبنای نوع اراده و عقیدهٔ خود، شرایط متفاوت دنیایی و آخرتی را برای خود رقم می‌زنند.

2 . Structuration

3 . AnthonyGiddens

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

مانند سه نظریه‌ای که در این مقاله آورده شده، نظریهٔ گیدنز علاوه‌بر تعریف ساختار و عاملیت، چگونگی ارتباط آنها با همدیگر را نیز درنظر می‌گیرد. «براساس نظریهٔ‌ساخت‌یابی، زندگی اجتماعی چیزی بیش از رفتارهای انفرادی تصادفی و اتفاقی است و صرفاً توسط نیروهای اجتماعی نیز نباید تعریف شود، در آن نظریه عامل انسانی و ساخت اجتماعی با هم در ارتباط هستند و تکرار رفتارهای افراد، ساخت‌ها را مدام بازسازی می‌کند؛ به‌عبارت‌دیگر، کنش انسان‌ها همواره ساخت را بازتولید می‌کند و به‌واسطهٔ همین بازتولید توسط کنش انسانی، ساخت برای کنش انسان‌ها محدودیت ایجاد می‌کند»(همان: ص۱۸). گیدنز عاملیت و ساختار را دو سر یک طیف می‌داند. گیدنز بر این نظر است که الگوهای کنش و ساختار به یک اندازه معیوب هستند، در تلاش برای فائق‌آمدن بر این دوگانگی، این موضوع را پیش می‌کشد که ما ساختار و عاملیت را نوعی دوگانگی به‌شمار آوریم که در آن هر دو قسمت متقابلاً اساس یکدیگرند(اسمیت،۱۳۸۳: ص ۲۲۸-۲۲۹)

ازنظر گیدنز ساختار و عاملیت دو روی یک سکه هستند، هنگامی که از یک‌طرف به نحوهٔ عمل جامعه نگاه می‌کنیم، کنشگران و اعمال آنها را می‌بینیم وهنگامی که ازطرف دیگر به آنها می‌نگریم، ساختارها را می‌بینیم(کرایب، ۱۹۹۲: ص ۲-۳). گیدنز با استفاده از مفهوم دووجهی‌بودن ساختار، چگونگی ارتباط ساختار و عاملیت را توضیح می‌دهد:

> «مفهوم ساختمندشدن متضمن دووجهی‌بودن ساختار است که به خصلت اساساً بازگشتی زندگی اجتماعی مربوط است و وابستگی متقابل ساختار و عاملیت را بیان می‌کند، منظور من از دووجهی‌بودن ساختار این است که خواص ساختاری نظام‌های اجتماعی میانجی و محصول کردارهایی هستند که نظام‌ها را برمی‌سازند، ساختار محدودیت‌بخش و نیز تواناساز است، هر فرایندی از کنش تولید چیزی جدید یا عملی تازه است، اما درعین‌حال وجود کنش منوط به اتصال آن با گذشته‌ای است که واسطهٔ شروع آن کنش است؛ به‌این‌ترتیب، ساختار به‌عنوان مانع کنش محسوب نمی‌شود بلکه عاملی ضروری در تولید آن است»(گیدنز،۱۳۸۴ب: ص۷۷).

ساختار هم میانجی و هم پیامد عمل هر روزه‌ای است که کنشگران با آن درگیرند(گیدنز،۱۹۸۷: ص ۸). قواعد و منابع ساخت اجتماعی در دسترس افراد قرار دارند و در این میان کنشگر ماهر[1] با توجه به هر دوی آنها کنش‌ها و زندگی خود را تنظیم و مدیریت می‌کند، این قواعد و منابع در حافظهٔ کنشگر حضور دارند و بر عمل او اثر می‌گذارند، مهارت کنشگر ماهر به او این امکان را می‌دهد

1 . Competent agent

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

که در شرایط پیچیده و منحصربه‌فرد و با توجه به محدودیت‌ها و امکانات ساخت، روابط خود را با دیگران مدیریت کند(گیدنز، ۱۳۸۴ الف: ص ۱۹).

تمامی محدودیت‌های اجتماعی تنها برحسب انگیزه‌ها یا منافعی که کنشگران دارند محدودیت به حساب می‌آیند، شما باید خود را نشان دهید که مردم همواره شما را به‌عنوان یک فاعل بپذیرند، فاعلیت محدودیت را مسلم فرض می‌گیرد اما آنچه فهمش دشوارتر است این است که محدودیت نیز فاعلیت را مسلم فرض می‌کند(همان: ص ۱۴۷-۱۴۸). گیدنز با تفکیک عاملیت از نیت و همین‌طور با انتخاب خودآگاهی کاربردی و توضیح آن، نظریهٔ ساخت‌یابی خود را به نحو بهتری می‌نمایاند:

«گیدنز کوشش می‌کند عاملیت را از نیت[1] تفکیک کند، به اعتقاد او بخش قابل‌توجهی از مهارت کنشگر، غیراستدلالی است و خود کنشگر نمی‌تواند دلایل آن را بر زبان بیاورد یا بیان کند که چه می‌داند و چه مواردی را درنظر می‌گیرد؛ به‌عبارتی‌دیگر، تجربهٔ عینی اجتماعی بیشتر ناخودآگاه است تا خود آگاه»(گیدنز، ۱۳۸۴الف: ص ۲۰).

خودآگاهی کاربردی[2] می‌تواند به عمل درآید و در عمل مؤثر باشد. هرچند که نتواند به زبان آید، گیدنز در نظریهٔ ساخت‌یابی بر خودآگاهی کاربردی تأکید می‌کند و فهم آن را برای فهم کنش اجتماعی بسیار مهم می‌شمارد. به‌رغم اینکه شاید کنشگر نتواند دلیل عمل خود را بیان کند، عملاً می‌داند که در شرایط خاص چگونه به زندگی ادامه دهد(گیدنز، ۱۳۸۴الف: ص ۲۰).

فاصله‌گیری زمانی- فضایی[3] در نظریهٔ ساختاربندی

گیدنز با استفاده از مفهوم زمان و مکان به توضیح بیشتری دربارهٔ نوع مناسبات بین ساختار و عاملیت دست می‌زند. زمان و مکان عوامل درونی روابط اجتماعی محسوب می‌شوند و نسبت‌به آن خارجی نیستند، اعمال نظم‌یافته که با قواعد و منابع ساخت یافته‌اند، در مکان و زمان جای می‌شوند و درطول سال‌ها و دوره‌ها تداوم می‌یابند و نهادها را ایجاد می‌کنند، ساخت اساساً به‌صورت عملکردهای بازتولیدشدهٔ عاملان درطول زمان و مکان و در قالب خاطراتی متجلی می‌شود که سمت و سوی رفتار آگاهانهٔ انسانی را مشخص می‌کنند، براساس نظریهٔ ساخت‌یابی مسئلهٔ اصلی همین توضیح اعمال اجتماعی نظام‌یافته درطول زمان و مکان است(گیدنز، ۱۳۸۴الف: ص ۲۲). نکتهٔ مهم در

1 . Intention
2 . Practical consciousness
3 . Time-space distanciation

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

درک مفهوم زمان و مکان در نظریهٔ گیدنز این اســت که او این مفاهیم را دور از دســترس و در جایی جـدای از کنشـگر نمی‌بیند، بلکـه زمان و مکان را در متـن زندگی اجتماعـی وارد می‌کند. از نگاه نظریهٔ سـاختاربندی، فاصله‌گیری زمانی‌ـفضایی ویژگی عمومی کنش‌های اجتماعی است، چراکه کنش‌های اجتماعی در پیوسـتار حضور‌ـغیاب زمانی و فضایی از حضور، فاصله گرفته و به‌سـوی غیبـت حرکت می‌کنند(حاجی حیـدری،۱۳۸۸: ص ۲۲۰-۲۲۱). فاعلیت[1] یک جریان اسـت، نه فقـط انبوهه‌ای از کنش‌های فردی؛ بنابراین، زمانمندبودن[2] با فاعلیت انسـانی گره خورده اسـت و با فضا و مکان در ارتباط اسـت، زیرا شـما نمی‌توانید یک فاعل انسانی بدون کالبد داشته باشید، یک کالبد فضایی فیزیکی را اشـغال می‌کند و خودش را در یک بسـتر فیزیکی به‌طرف دیگران معطوف می‌کند»(پیرسون، ۱۳۸۰: ص ۱۵۷-۱۵۸).

ازنظر گیدنز به‌طورکلی، هرچه گسـترهٔ زمانی‌ـمکانی نظام اجتماعی بیشـتر باشـد، یعنی هرچه نهـاد آن در زمـان و مکان وسـیع‌تری قرار گرفته باشـد، درمقابـل تغییرات و تأثیراتی کـه فرد عامل خواهان به‌وجودآوردن آن است، مقاوم‌تر خواهد بود. این حالت به معنی ایجاد محدودیت در حین توانمندکردن است. گسترهٔ زمان‌ـمکان برخی از امکانات را از حیطهٔ عمل انسان می‌گیرد و در همان حـال، مقـدورات دیگری را ایجـاد می‌کند(گیدنز، ۱۹۸۴: ص ۱۷۱؛ به نقـل از: زاهد، ۱۳۸۱: ص ۳۱-۳۲).

نتایج ناخواسته و شرایط ناآگاهانهٔ کنش در نظریهٔ ساختاربندی

علاوه‌بـر بحث زمان و مکان، گیدنز با توضیح نتایج ناخواسـته و شـرایط ناآگاهانهٔ کنش، به‌نحوی دیگـر چگونگی ارتباط کنش و سـاختار را از ابهام بیرون مـی‌آورد. کنش‌های خودآگاه و ناخودآگاه افـراد می‌تواند نتایج ناخواسته‌ای[3] داشـته باشـد، به‌طوری‌که گاهی این نتایج ناخواسـته می‌تواند به شـرایط ناآگاهانهٔ کنش بدل شـود. همچنین، نتایج ناخواسـته بعضاً ممکن است در آینده، بازتولید سـاختاری شـرایط کنش را فراهم کند و موجب تداوم کنش در آینده شـود(گیدنز، ۱۳۸۴ الف: ص ۲۰). دیمومـت زندگی روزمره همچون جریانی از کنش نیت‌مند رخ می‌دهد اما کنش‌ها پیامدهای ناخواسـته دارند، پیامدهای ناخواسته ممکن است به‌طور منظم بازخوردهایی داشته باشند و شرایط ناشـناخته‌ای برای کنش‌های بعدی پدید آورند(کسل،۱۳۸۳: ص ۱۳۴). ساخت به‌طور هم‌زمان به

1 . Agency
2 . Temporality
3 . Unintended consequence

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

شـخصیت و جامعه شـکل می‌دهد اما به‌دلیل اهمیت پیامدهای غیرعمدی کنش و به‌دلیل شـرایط ناشناختهٔ‌کنش، در هیچ موردی این شکل‌دادن تام و تمام نیست(همان: ص۱۷۴).

در یک جمع‌بندی از نظریهٔ سـاختاربندی گیدنز می‌توان اذعان کرد اینکه ساختار هم میانجی و هم پیامد عمل هر روزه‌ای اسـت که کنشـگران با آن درگیرند، نوعی تلخیص نظریات گیدنز است؛ درعین‌حـال، نمی‌تواند معرف ویژهٔ یک نظریه باشـد، اینکه خواص سـاختاری هـم میانجی و هم محصـول کردارهای اجتماعی هسـتند یا اینکـه قدرت از رهگذر توانایی کنشـگران در مطرح‌کردن دلایـل خویـش و در تصویب یا مقابله بـا گروهی از فرمان‌های هنجاری متجلی می‌شـود، اما این توانایی بر شـیوه‌هایی از سـلطه تکیه دارد که در نظام‌های اجتماعی ساخته شده است(جلائی پور و محمدی، ۱۳۸۷: ص ۳۹۳) و مشابه این جملات که بیان‌کنندهٔ رابطه بین ساختار و عاملیت است، بارها در سایر آثار جامعه‌شناسی نیز آمده است. برای نمونه آرچر در جمله‌ای مشابه می‌گوید:

«فرهنگ را عاملیت انسـانی سـاخته اسـت اما هر شـکلی از کنش متقابل اجتماعی، از فرهنگ گرفته شده است»(آرچر، ۱۹۸۶: ص ۷۷-۷۸).

باتوجه به مبانی نظری که تا همین‌جا از گیدنز بیان شد، می‌توان نقش سنت کلاسیک و معاصر جامعه‌شناسی را در تأملات نظری گیدنز، پیگیری کرد؛ به‌عبارتی، یکی از وجوه اهمیت کار گیدنز، سعی او در جهت واردکردن عناصر پویای نظریات گوناگون در نظام نظری خود است .به‌طورخلاصه می‌توان گفت گیدنز در بحث از ساختار، قواعد و منابع، اندیشه‌هایی را از ساختارگرایی وام می‌گیرد. در بحث مجموعه‌های ساختاری، ویژگی‌های ساختاری و نهادها تحت‌تاثیر نظریهٔ کارکردی است. می‌تـوان ردپـای تعامل‌گرایی و به‌ویژه تحلیل نمایشـی را در مفاهیم عادی‌شـدن و منطقه‌ای‌شـدن پیدا کـرد. مضامین و اندیشـه‌های پدیدارشناسـانه و روش‌شناسـی مردمـی، در صورتبندی گیدنز از خودآگاهـی عملی و اسـتدلالی به چشـم می‌خورنـد و بالاخره عناصری از نظریـهٔ روانکاوی را در بحـث گیدنز از انگیزه‌های ناخـودآگاه و نیاز به امنیت وجودی می‌توان مشـاهده کرد(مقدس و قدرتی، ۱۳۸۳: ص ۲۳). حتی بینش دقیق جامعه‌شناسانه‌ای مانند تأمل دربارهٔ نتایج ناخواستهٔ کنش مخصوص گیدنز نیسـت و جامعه‌شناسـانی مانند مرتون، بسـکار و...، به آن توجه کرده‌اند. بسکار دربارهٔ پیامد ناخواستهٔ کنش می‌گوید:

«مردم برای بازتولید خانوادهٔ هسته‌ای ازدواج نمی‌کنند یا برای بازتولید اقتصاد سرمایه‌داری کار نمی‌کنند اما این، پیامد ناخواسـته و نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر و نیز شرط ضروری فعالیت آنها است»(سایر، ۱۳۸۵: ص ۱۱۰).

البته گیدنز در همان موضوعات مشترک نیز یادآور تفاوت‌های بین مفهوم خود و دیگران می‌شود،

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

بـرای نمونـه در همیـن موضوع نتایج ناخواسـتهٔ کنش، گیدنز متذکر می‌شـود که مرتـون پیامدهای پیش‌بینـی نشـده[1] را به‌کار می‌بـرد، درحالی‌که خـود گیدنز از کلمـهٔ پیامدهای ناخواسته[2] اسـتفاده می‌کندو در تفاوت آن چنین می‌گوید که:

«پیامدهـای یـک عمل را می‌تـوان پیش‌بینی کـرد، بدون آنکـه بخواهیـم آن عمل اتفاق بیفتد»(گیدنز، ۱۹۸۶: ص ۳۷).

۳. نظریهٔ تکوین مارگارت آرچر

مـارگارت آرچر[3] ازجملـه نظریه‌پردازانی اسـت کـه به‌نوعی درصـدد مرتبط‌کردن عاملیت انسـانی بـا نظام‌های اجتماعی اسـت؛ برخـی از عواملی که نظریـهٔ او را قابل توجه می‌کنـد، عبارت‌اند از: معقول‌شـدن نظام‌ها در زمان در رابطهٔ خود با توانمندی‌های عاملانهٔ افراد؛ محدودسـازی عامل‌ها به‌وسـیلهٔ سـاختار یا گسترش سـاختار به‌وسـیلهٔ عاملان؛ علت و معلول‌شـدن هرکدام از نظام‌ها و عاملیت انسـانی. در ادامه به برخی از نظرات آرچر دربارهٔ عاملیت انسـانی و نظام‌های اجتماعی و رابطهٔ آنها اشاره می‌کنیم.

آرچـر در میـان نظریه‌پردازان ذکرشـده راه دیگـری را در پیـش می‌گیرد. به این شـکل که برای افـراد و نظام‌هـای اجتماعی هویت قائل می‌شـود اما آگاه اسـت که این هویت هیچ‌گاه به سـمت شیءواره‌شـدن نباید سـوق پیدا کند. «آرچر با نزدیک کردن خود بـه واقعیت‌گرایی اجتماعی درپی آن بود که دفاع هستی‌شـناختی از وجود نظام‌های اجتماعی را مسـتحکم کند، هدف اساسی طرح او تعهد در اجتناب از شیءواره‌سـازی نظام‌های اجتماعی با فرض دفاع از واقعیت آنها اسـت، این موضوع مسـتلزم مفهوم‌سـازی افراد و نظام‌های اجتماعی به‌عنـوان هویت‌هایی مجزا و متفاوت(اما درعین‌حال به‌نحوی وابسـته به هم)است»(پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۲۴). در نظریهٔ آرچر سطح واقعیت اجتماعی نمود بیشـتری می‌یابد. هرچند آرچر این سـطح را طوری صورتبندی می‌کند که کاملاً با کنش انسـانی ارتباط می‌یابد. آرچر فکر می‌کند اصطلاح نظام را می‌توان در شیوه‌هایی به‌کار برد که مکانیکی یا عاری از عاملیت انسانی نباشد، او معقولیتی را عرضه می‌کند که درعین مربوط‌کردن آن به کنش، درحد کنش تقلیل نمی‌کند و با آن تنزل نمی‌یابد، آرچر صرفاً تأکید دارد که نظام‌ها: الف) نسـبتاً خودمختارند؛ ب) بر عامل‌ها ارجح هسـتند؛ و ج)به‌نحوی علّی ثمربخش هسـتند، ضمن

1 . Unanticipated
2 . Uintended consequences
3 . Margaret archer

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

آنکه این ادعاهامستلزم شیئی‌سازی انسان نیست(همان: ص۱۲۵). ازنظر هستی‌شناسی، ساختار و عاملیت ضرورتاً به هم مربوط هستند و ازنظر تحلیلی باید برای ایجاد آنچه که رابطه به‌شمار می‌آید از یکدیگر متمایز شوند(همان: ص۱۲۷). آرچر در نقد دوگانگی بین عاملیت و ساختار گیدنز معتقد است آنگاه که ساختار و عاملیت، دوگانگی تلقی می‌شود، به‌طور تحلیلی رابطهٔ جداگانهٔ قابل بررسی بین آن دو وجود ندارد. ثنویت‌گرایی از مشخصه‌های ویژهٔ اندیشهٔ آرچر است و وی را از گیدنز متمایز می‌کند. آرچر به دنبال بسط مفاهیمی از مناسبات گوناگون است که بین ساختار و عاملیت وجود دارد و این مفاهیم در تبیین چرایی موارد ویژهٔ وضع موجود آنها به‌کار می‌روند(همان: ص ۱۲۵-۱۲۶). اعتراض اصلی آرچر این است که گیدنز نمی‌تواند، حتی در این‌باره سؤال کند که کنشگران چه‌وقت می‌توانند امور را تغییر دهند و چه‌وقت نمی‌توانند، چه اینکه بتواند پاسخ دهد، و دربارهٔ گوناگونی‌های قدرت الزام‌ها یا آنچه به افراد کمابیش آزادی می‌دهد نیز چنین است(همان: ص ۱۳۸).

آرچر این بحث را مطرح می‌کند که عامل و ساخت از یکدیگر مجزا بوده و غیرقابل‌تقلیل به یکدیگرند، آرچر معتقد است کسانی که تلاش می‌کنند تا مسئلهٔ رابطهٔ فرد و جامعه را ازطریق معرفی دیدگاه‌های روابط متقابل حل کنند، درواقع جدابودن صفات و قدرت فرد و جامعه را انکار می‌کنند، ازنظر او آنان به‌جای پرداختن به بازیگری فرد و جامعه درمقابل هم به بررسی انعکاس آنها در یکدیگر پرداخته‌اند(همان).

آرچر علی‌رغم اهمیتی که برای سطح واقعیت اجتماعی درنظر می‌گیرد، سطح کنش انسانی را طوری صورت‌بندی می‌کند که به‌هیچ‌عنوان قابلیت فروکاستن به سطح واقعیت اجتماعی برای آن وجود ندارد.

کنشگران در ساختارها، ناگزیر، مقید و ملزم می‌شوند، ولی درمورد شکل معینی که خود الزامات می‌گیرند، می‌توانند تصمیمی بگیرند، کنشگران عاملان تغییرات تاریخی هستند، به‌رغم آنکه کنش همواره در زمینهٔ ساختاری از پیش شکل‌گرفته شروع می‌شود، چنین زمینه‌هایی ضرورتاً با استواری به هم تنیده نیستند و الگووار فرصت‌هایی را در اختیار کنشگران می‌گذارند تا جهت پیشرفت را نوسازی کرده و تغییر دهند(همان: ص ۱۲۹-۱۳۰). احتمال، تناقض و بنابراین نامحدودبودن ساختارها، مهارت‌ها، اندیشه و تلاش افراد(و سپس نامحدودبودن عاملیت) همه، باری با نتایج پدیداری[1] دارند، چه ساختارها به شکلی، بازآفرینی بشوند یا دگرسانی بپذیرند یا نپذیرند(همان: ص ۱۳۰-۱۳۱). آرچر نحوهٔ تعامل بین دو سطح واقعیت اجتماعی و کنش انسانی را این‌طور به تصویر می‌کشد:

1 . Emergent

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

«علاقـهٔ اولیـهٔ مـا به نظام فرهنگـی، دقیقاً در رابطـهٔ دوجانبهٔ آن با عاملیت انسـانی قـرار دارد، به‌این‌ترتیب که سیسـتم فرهنگی دارای خواص منظمی اسـت که روی افراد تأثیر می‌گذارد، و از آن طـرف، افراد نیز به این خواص منظم سـاختاری شـکل داده یا آن را تغییـر می‌دهند، درمورد اول از شـرایط تأثیر سـاختارها به روی افراد بحث می‌کنیم و درمورد دوم از پیامدهای تأثیر سـاختارها(که افـراد روی سیسـتم‌های فرهنگـی ایجـاد می‌کنند) صحبـت می‌کنیـم، ثنویت‌گرایی، بـه این معنا اسـت که وقتی تأثیرات سیسـتم فرهنگی بر عاملیت انسـانی را بررسـی می‌کنیم، به‌نظر می‌رسد به هویتی مکانیکی قائل شـده‌ایم؛ ازسـوی‌دیگر، وقتی روی تولیدات فرهنگـی تمرکز می‌کنیم، به‌نظر می‌رسـد برای عامل‌هـا به‌عنوان سـازندهٔ این تولیـدات درمقابل رویکـرد مکانیکـی، هویتی قائل شده‌ایم»(آرچر، ۱۹۹۶: ص۱۴۳)

اندیشـهٔ تکوینی[1] به دنبال ایجاد شـیوه‌های گوناگونی اسـت که گذشـتهٔ کنش را در اکنون مقید می‌کنـد و اینکه چگونه همان کنش می‌تواند بر الزام‌ها تأثیر داشـته باشـد(پارکر، ۱۳۸۳: ص۱۳۶-۱۳۷)؛

درحالی‌که تکوین شـکل،[2] بر دگرگونی دلالت می‌کند، برخلاف آن، ایسـتایی شـکل،[3] بر عدم تغییر حکایت می‌کند(ریتزر، ۱۳۸۶: ص ۷۱۰). تکوین شکل بر این دلالت می‌کند که کیفیت‌های پدیدارشـونده‌ای وجود دارند که از کنش‌ها و کنش‌های متقابل که آنها را به‌وجود می‌آورند، جدایی پذیرند. همین که ساختارها پدیدار می‌شوند، بر کنش و کنش متقابل تأثیر می‌گذارند و آنها را تغییر می‌دهند. چشـم‌انداز مبتنی‌بر تکوین شـکل، به این فراگرد در گذشـت زمان نظر دارد و به توالی‌ها و چرخه‌های بی‌پایان دگرگونی سـاختاری، دگرگونی‌های پیداشده در کنش و کنش متقابل و تکمیل ساختاری توجه دارد(همان).

جوهرهٔ نظریهٔ تکوین آرچر به‌خوبی در این عبارت نمایان شـده است: «مهم‌ترین مشخصهٔ این رهیافت این اسـت که نظام‌ها در رابطهٔ خود با توانمندی‌های عاملانهٔ افراد در زمان می‌توانند معقول شوند، بدون آنکه واقعاً شیءواره شوند، اگر بخواهیم تحلیلی بیان کنیم،رابطهٔ عاملیت و ساختار یک چرخش تاریخی بین محدودسـازی عامل‌ها به‌وسـیلهٔ ساختار و گسـترش ساختار به‌وسیلهٔ عاملان کنش متقابل اسـت، نظام‌ها هم می‌توانند علت و هم معلول باشـند، همچنان که عاملیت انسـانی می‌توانـد چنین باشـد، ثنویت‌گرایی تحلیلی به ناپایداری بسـتگی دارد»(پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۳۱).

1 . Morphogenetic imagination
2 . Morphogenesis
3 . Morphostatis

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

ساختارها موجب الزام می‌شوند، آنها برنامه‌های عامل‌ها را با ایجاد هزینه‌های فرصت متفاوت برای افراد، الزام‌آور و توانمند می‌کنند، درنتیجه برای کسانی که در وضع مساعد یا نامساعد نسبی شریک هستند، در تغییر یا ثبات، منافعی وجود دارد(همان: ص۱۴۰). ساختار با تعیین هزینه‌های فرصت بـرای عامل‌هـا و عرضهٔ آنها بـا منطق موقعیتی به آنها، عاملیت انسـانی را مقیـد و محدود می‌کند، موقعیتی که ایشان را راهنمایی استراتژیک می‌کند(همان: ص۱۴۳).

آرچـر هنگام مطرح‌کـردن آنچه نظریهٔ اجتماعی رئالیسـتی می‌نامد، تلاش می‌کند نشـان دهد چگونه علم اجتماعی مجبور است راهش را به‌دقت در میان دو حد افراط، یکی راه خیانت، دیگری راه گمراهی، برگزیند. او می‌نویسد:

«مـا بـا ارائهٔ هرگونه علم‌گرایـی با قوانینی که گمـان می‌رود تحت هیچ شـرایطی متأثر از علایق و منافع ما نیست، به خود و خوانندگان خود خیانت می‌کنیم. زیرا این امر مسئولیت اخلاقی را بی‌معنا ساخته، عمل سیاسی را بی‌ارزش کرده و خوداندیشی را بیهوده می‌کند؛ به‌همین‌ترتیب، ما با تظاهر به اینکه جامعه صرفاً آن چیزی است که ما می‌خواهیم آن‌گونه باشـد و آن‌گونه تصور شـود، چه حال و چه هر زمان دیگری، یکدیگر را گمراه می‌کنیم» (تریگ، ۱۳۸۴: ص ۳۴۲).

نظریهٔ اجتماعی رئالیستی بر آن است که واقعیت اجتماعی درواقع سطح نوخاسته‌ای است، که به‌دلیل موجودیت خود نمی‌توان آن را با فروکاسـتن به اجزای سـازنده‌اش کاوید. وقتی فعالیت‌های هریک از اعضای جامعه را توضیح می‌دهیم روایت درسـتی از جامعه ارائه نکرده‌ایم، صرف‌نظر از اینکه آن فعالیت‌ها چه‌قدر برای ادامهٔ حیات جامعهٔ اساسی باشد.کنش‌های آنان نمی‌تواند زمینه‌ای را کـه این کنش‌هـا در آن رخ می‌دهد، توضیح دهد(همان: ص۳۴۴). این الـزام وجود دارد که یا با دلایل و یا با علل شـروع کنیم، اما واقع‌گرایی تقسـیم‌بندی بیـن عاملیت(دلایل،رویکرد درونی) و جامعه(علت‌ها، رویکرد بیرونی)را نمی‌پذیرد، من معتقدم تنها یک شـرح وجود دارد: اینکه جامعه در مـا وارد می‌شـود اما ما می‌توانیم بـه آن واکنش نشـان دهیم، بدون مرجـع واقعیت هیچ چیزی کـه به آن واکنش نشـان دهیم وجود نـدارد، اما بدون واکنش، ماتنها یک اثـر فیزیکی روی واقعیت داریم»(آرچـر، ۲۰۰۰: ص ۱۲-۱۳).چنانچه ملاحظه می‌شـود، روایت آرچـر از نحوهٔ تعامل بین سـاختار و عاملیت در مواردی نزدیک به نظریهٔ سـاخت‌یابی گیدنز می‌شـود با این تفاوت که آرچر جامعه را مفروض می‌گیرد.

در یـک جمع‌بندی نظریهٔ تکوین می‌توان اذعان کرد که‌این نظریه درمقابل نظریهٔ سـاختاربندی گیدنز، که به التقاط سـاختار و کنش منجر می‌شـود، از ثنویت‌گرایی تحلیلی بین سـاختار و کنش

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

حمایت می‌کند. خانم آرچر در مقالهٔ «تکوین علیه ساختاربندی: دربارهٔ التقاط ساختار و کنش» به این موضوع پرداخته است. دیدگاه آرچر هنگامی وضوح بیشتری می‌یابد که نگاهی به اصول مکتب فکری نزدیک به او یعنی رئالیسم انتقادی نیز داشته باشیم. روی بسکار،[1] به‌عنوان نمایندهٔ واقع‌گرایی انتقادی دربارهٔ رابطهٔ بین کارگزار و ساختار معتقد است:

«علت ناکامی گیدنز و قائلان به اصالت ساختار و یا کارگزار، نه ناشی از نحوهٔ بیان ارتباط ساختار-کارگزار، بلکه نتیجهٔ فهم نادرست از ماهیت آنها است. ساختارگرایان، اراده‌گرایان وقائلان به نظریهٔ ساختاربندی،ساختار و کارگزار را هستی‌هایی از یک‌نوع به‌شمارآورده‌اند و همین اشتباه باعث شده به این نتیجه برسند که یکی می‌تواند تعیین‌کنندهٔ دیگری باشد، درحالی‌که جوامع و عاملان هستی‌هایی هستند که ماهیتاً از یکدیگر متمایز هستند و خصوصیاتی متفاوت از یکدیگر دارند»(درستی،۱۳۷۹: ص ۲۴۲-۲۴۱).

در نظریهٔ آرچر، دوواژهٔ یگانگی(دوئیت)[2] و غیریگانگی(ثنویت‌گرایی)[3]نیز باید از هم تفکیک شوند؛ براساس واژهٔ اول که مقبول کسانی مانند الیاس و گیدنز است، ساختار و عاملیت دوگانگی تلقی می‌شود. به این معنا که هیچ‌کدام از ساختار و عاملیت دارای ماهیت جداگانه‌ای نیست و فقط ازنظر روش‌شناسی آنها را از هم تفکیک می‌کنیم؛ واژهٔ دوم که مقبول آرچر است، به این معنا است که ساختار و عاملیت هرکدام ازنظر هستی‌شناسی دارای هویت ویژه هستند. آرچر معتقد است تازمانی‌که درک درستی دربارهٔ ماهیت جداگانهٔ ساختار و عاملیت به‌دست نیاوریم، نمی‌توانیم بین آنها به‌درستی رابطه برقرار کنیم. اهمیت ماهیت جداگانه قائل‌شدن برای فرد و جامعه در این است که می‌توانیم تأثیرات علّی متقابل فرد و جامعه را تبیین کنیم.آرچر معتقد است چون ساخت از فاعل جدایی‌ناپذیر تلقی می‌شود، هیچ دریافتی از اینکه از آن به‌وجود می‌آید، یا خود حادث می‌شود، یا قبلاً وجود داشته یا در تأثیر علّی از آن است به‌دست نمی‌دهد(زاهد، ۱۳۷۷: ص ۲۵۲). آرچر معتقد است کسانی که می‌کوشند مسئلهٔ رابطهٔ فرد و جامعه را ازطریق معرفی دیدگاه‌های روابط متقابل حل کنند در واقع، جدا بودن صفات و قدرت فرد و جامعه را انکار می‌کنند. ازنظر اوآنها به‌جای پرداختن به بازیگری فرد و جامعه درمقابل هم، به بررسی انعکاس آنها در یکدیگر پرداخته‌اند(زاهد، ۱۳۷۷: ص ۲۵۰). رویکرد آرچر می‌تواند هرنوع الزام پدیداری مقید و مشروط‌ساز کنش را شناسایی کند(پارکر،۱۳۸۳: ص ۱۹۲). برای تحقق و انجام‌شدن، باید فرد پیش‌اجتماعی وجود

1 .bhaskar
2 . Duality
3 . dualism

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

داشته باشد(پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۹۷). آرچر معتقد است وقتی به‌طور تحلیلی ساختار را از عاملیت جدا می‌کنیم، زمانمندبودن را(نسبت‌به هم‌زمانی)به رسمیت شناخته‌ایم(آرچر، ۱۹۹۵: ص ۶۷). جداکردن عامل و ساخت از یکدیگردقت تحلیل را افزایش می‌دهد، به این معنا که در هر مقطع تاریخی می‌توانیم شدت و ضعف هرکدام از عاملیت و ساختار را تشخیص دهیم(در این‌صورت جنبهٔ واقع‌گرایانه‌بودن تحلیل رعایت شده است) و در مرحلهٔ بعد می‌توانیم راهبردهایی را با توجه به شرایط واقعی موجود ارائه کنیم(در این‌صورت جنبهٔ انتقادی‌بودن و مشارکت در تغییر شرایط موجود حفظ می‌شود). برای مثال در یک برههٔ زمانی به‌دلیل یک اتفاق تاریخی مانند جنگ یا انقلاب در یک کشور، ساختارهای گذشته دچار فروپاشی شده‌اند و تا شکل‌گیری مجدد ساختارهای موردنظر، عاملیت انسانی نقش برجسته‌ای می‌یابد، در این موقعیت عاملان برای برپایی نظام ساختاری مطلوب خودباید اعمالی انجام دهند که نتیجهٔ این اعمال درنهایت آنها را به هدف مطلوب رهنمون کند، آنها می‌توانند پیامدهای ناخواستهٔ کنش را پیش‌بینی کنند و با عمل یا جلوگیری از یک عمل خاص، از آن پیامد ناخواسته اجتناب کنند یا به سمت آن بروند؛ برعکس، در جامعه‌ای که سازوکارهای اجتماعی درطی زمان قاعده‌مند و منضبط شده‌اند، عاملیت نفوذ و قدرت کمتری نسبت‌به شرایط جامعهٔ پیشین دارد. در این شرایط عاملیت انسانی باید برای انجام تغییر در ساختارها، با توجه به منابعی که خود ساختار در دسترس آن قرار داده عمل کند تا به‌تدریج و درطی زمان بتواند رخنه‌هایی را در ساختار موجود ایجاد کند.

یافته‌های تحقیق

در این قسمت با استفاده از روش تطبیقی به بررسی نظریات زاهد، گیدنز و آرچر، ازطریق پرسیدن پنج سؤال بنیادین از آنها در حوزهٔ رابطهٔ فرد و جامعه می‌پردازیم.

مقایسهٔ سطوح متناظر بین مفاهیم، در نظریات زاهد، گیدنز و آرچر

۱. در تشکلات اجتماعی، فرد و جامعه دارای چه خصوصیاتی هستند؟

زاهد: کنش افراد ایجادکنندهٔ تغییر است، افراد با کنش خود اتفاقات تاریخی را به‌وجود می‌آورند، بر این مبنا فرد، زمان‌ساز است. زمینهٔ اجتماعی(مکان) جنبش‌ها است، امکانات و محدودیت‌های آن، تسهیلات و تنگناهایی برای کنشگران جنبش به‌وجود می‌آورد. ترکیبی از قابلیت‌های افراد و منابع اجتماعی، ایجاد جنبش را ممکن می‌کند.

گیدنز: ساختار هم میانجی و هم نتیجهٔ کنش است، باید زندگی اجتماعی را به‌صورت

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

مجموعه‌ای از فعالیت‌های جاری ببینیم که افراد انسانی انجام می‌دهند و هم‌زمان نهادهای بزرگ‌تر را تولید می‌کنند. هرچه گستره زمانی-مکانی نظام اجتماعی بیشتر باشد، یعنی هرچه نهاد آن در زمان و مکان وسیع‌تری قرار گرفته باشد، درمقابل تغییرات و تأثیراتی که فرد عامل خواهان به‌وجودآوردن آن است، مقاوم‌تر خواهد بود. این حالت به معنی ایجاد محدودیت درحین توانمندکردن است. گسترهٔ زمان-مکان برخی از امکانات را از حیطهٔ عمل انسان می‌گیرد و در همان حال، مقدورات دیگری را ایجاد می‌کند.

آرچر: ساختارها موجب الزام می‌شوند، آنها برنامه‌های عامل‌ها را با ایجاد هزینه‌های فرصت متفاوت برای افراد، الزام‌آور و توانمند می‌کنند، درنتیجه برای کسانی که در وضع مساعد یا نامساعد نسبی شریک هستند، در تغییر یا ثبات، منافعی وجود دارد. عاملیت، به عامل‌هایی پیوسته و بسته است که به‌طور ساختاری تحدیدکننده و شرط‌آلود هستند، یعنی مستقل نمی‌توانند عمل کنند و در هرصورت مشروط و منوط به عامل‌های ساختاری هستند. کنشگران در ساختارها، ناگزیر، مقید و ملزم می‌شوند، ولی دربارهٔ شکل معینی که خود الزامات می‌گیرند، می‌توانند تصمیمی بگیرند.

سطوح متناظر: «کنش افراد/زمینهٔ اجتماعی»، «عاملیت/گسترهٔ زمانی-مکانی نظام اجتماعی» و «عامل/ساختار»

در هرسه نظریه برای عامل انسانی و ساختار اجتماعی، ویژگی‌هایی مشترک درنظر گرفته شده است.

۲. چرا بایداز فردگرایی و جمع‌گرایی یک‌سونگرانه دوری کرد؟

زاهد: اگر تاریخ را مرور کنیم دربارهٔ نقش افراد مشهور مرتباً بحث شده است، آنها با رفتار در زمینهٔ اجتماعی‌شان، با توجه به امکانات و محدودیت‌های زمان خود عمل کرده‌اند، اگر نقش افراد را نادیده بگیریم ممکن نیست بتوانیم وقایع را توضیح دهیم، اما اگر شرایط اجتماعی را نادیده بگیریم، تاریخ به‌صورت صفحات بی‌پایانی از داستان‌سرایی دربارهٔ افسانه‌های افراد معروف درخواهد آمد، فرد خواص خود را دارد و جامعه نیز با خصلت‌مندی‌های خویش وجود دارد.

گیدنز: جامعه صرفاً انبوهی از فعالیت‌ها در سطح خرد نیست و ازطرف دیگر فقط در سطح کلان قابل مطالعه نیست، تحلیل خرد و کلان هر دو ناقص است و اینکه همواره یکی از این دو مورد استفاده قرار می‌گیرد ناشی از فرض تقابل و تمایز میان عاملیت و ساختار است.

آرچر: ما با ارائهٔ هرگونه علم‌گرایی با قوانینی که گمان می‌رود تحت هیچ شرایطی متأثر از علایق و منافع ما نیست، به خود و خوانندگان خود خیانت می‌کنیم. زیرا این امر مسئولیت اخلاقی را بی‌معنا کرده، عمل سیاسی را بی‌ارزش کرده و خوداندیشی را بیهوده می‌کند؛ به‌همین‌ترتیب، ما

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

با تظاهر به اینکه جامعه صرفاً آن چیزی اســت که ما می‌خواهیم آن‌گونه باشد و آن‌گونه تصور شود، چه حال و چه هر زمان دیگری، یکدیگر را گمراه می‌کنیم.

سطوح متناظر: «افراد/شرایط اجتماعی»، «خرد/کلان» و «مسئولیت اخلاقی انسان‌ها/جامعه»

زاهد، گیدنز و آرچر، هر ســه به ضعف یک‌جانبه‌گرایی در تبیین رابطهٔ فرد و جامعه آگاه هســتند و درصدد حفظ هم‌زمان فرد و جامعه در نظریهٔ اجتماعی هستند.

۳. رابطهٔ بین فرد و جامعه در یک تشکل اجتماعی به چه صورت است؟

زاهد: به‌جای قائل‌شــدن به رابطهٔ علّی و تعیین اولویت‌ها برای تبیین ساختار و عاملیت، باید به تأثیر و تأثر متقابل فرد و جامعه بر روی همدیگر اهمیت دهیم.

گیدنز: خواص ساختاری هم میانجی و هم محصول کردارهای اجتماعی هستند.

آرچر: عاملیت انســانی فرهنگ را ســاخته اســت اما هر شــکلی از کنش متقابل اجتماعی، از فرهنگ گرفته شده است.

سطوح متناظر: «تأثیر و تأثر متقابل»، «میانجی و محصول» و «سازنده و ساخته‌شده»

زاهد، گیدنز و آرچر هر سه به تأثیر و تأثر بین فرد و جامعه قائل هستند.

۴. آیا فرد و جامعه از یکدیگر متمایزند یا به یکدیگر متصل هستند؟

زاهد: وقتی فاعل، روابط و شــرایط اجتماعی را ســه بُعد از یک چیز در نظر بگیریم، دیدگاه تازه‌ای پیدا می‌کنیم.

گیدنز: ســاختار و عاملیت دو روی یک ســکه هســتند، هنگامی که از یک‌طرف به نحوهٔ عمل جامعه نگاه می‌کنیم، کنشگران و اعمال آنها را می‌بینیم و هنگامی که ازطرف‌دیگر به آنها می‌نگریم، ساختارها را می‌بینیم.

آرچر: برای تبیین درست ساختار و عاملیت باید بتوانیم آنها را از یکدیگر تفکیک کنیم.

سطوح متناظر: «فاعل/شرایط اجتماعی»، «ســاختار/عاملیت» و «ساختار/عاملیت»؛ روابط در نظریهٔ دکتر زاهد، سطح متناظری در دیگر نظریات ندارد.

بر این اساس، از منظری می‌توانیم نظر زاهد و گیدنز را در ذیل دوگانگی فرد و جمع قرار دهیم، بــا این تفاوت که زاهد ســه بُعد را تشــخیص می‌دهد و گیدنــز دو بُعد؛ اما نظر آرچــر با نظر گیدنز به‌صراحت تفاوت دارد، زیرا آرچر معتقد اســت برای تبیین درســت ســاختار و عاملیت باید بتوانیم آنهــا را از یکدیگر تفکیک کنیم و بنابراین، به ثنویت‌گرایی روی می‌آورد؛ درحالی‌که، گیدنز هرگونه

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

تمایزگذاری را نادرست می‌داند، درمقابل زاهد می‌گوید: می‌توانیم بین فرد، جامعه و روابط بین آنها تمایز قائل شویم اما این سه در هر تشکل اجتماعی از یکدیگر غیر قابل تفکیک هستند، نظرزاهد و آرچر در اینکه امکان تمایز تحلیلی بین فرد و جمع وجود دارد، دارای اشـتراک است. هرچند آرچر به ضرورت تمایزگذاری برای انجام تبیین صحیح اشـاره می‌کند، درحالی‌که زاهد تنها به امکان این تمایزگذاری می‌پردازد اما می‌توان اصالت‌دادن زاهد به هر سـه بُعـد (فردـرابطهـجمع) و حقیقی و عینی محسوب‌کردن آنها را به معنای ضرورت تمایزگذاری بین ابعاد سه‌گانه گرفت؛ بنابراین، نظریهٔ زاهد از جهتی به گیدنز نزدیک می‌شود و از جهات دیگری به آرچر.

۵. چگونـه فـرد و جامعه به‌صـورت دوجانبه حفظ می‌شـوند(بدون اینکـه در یکدیگر منحل شوند)؟

زاهـد: غلبه‌نکردن یکی بر دیگری به یک حائل نیاز دارد و اثرگذاری بر یکدیگر بدون حل‌شـدن در هم نیز باید ازطریق یک رابطهٔ مسـتقل انجام پذیرد،وجود همین عنصر سوم، موجب حفظ اصالت فرد و اصالت جمع، ضمن داشتن تأثیر و تأثر متقابل بر یکدیگر می‌شود.

گیدنز: صراحتی در این مورد ندارد اما می‌توان در عناصری مانند نظام اجتماعی، زمان و مکان، نتایج ناخواسته و شرایط نادانستهٔ کنش، عامل حفظ‌کنندهٔ ساختار و عاملیت را شناسایی کرد.

آرچر: صراحتی در این مورد ندارد اما می‌توان در عنصری مانند زمان، عامل حفظ‌کنندهٔ ساختار و عاملیت را شناسایی کرد.

زاهـد در نظریهٔ خـود به صراحت بر وجود عامل ارتباطی اشـاره می‌کند و جایـگاه آن را نیز در کنـار فرد و جمع مشـخص می‌کند. توجـه به روابط جهت و اهداف جنبش‌های اجتماعی را نشـان می‌دهد،تأکیـد بـر جامعه زمینـهٔ اجتماعی، کـه جنبش در آن اتفاق افتاده اسـت، و آثـار و تبعات اجتماعـی آن را بـه ما می‌نمایانـد و مطالعهٔ فاعلین به مـا می‌گوید چه کس یا کسـانی جنبش‌های اجتماعـی را به‌وجـود آورده‌اند؛ درمقابـل، در نظر گیدنـز و آرچر صراحتی بـر درنظرگرفتن عنصر ارتباطـی در تبیین صحیح سـاختار و عاملیت دیده نمی‌شـود و می‌توان کلماتـی را معادل با ارتباط درنظر گرفت، در نظریهٔ گیدنز زمان و مکان، نظام اجتماعی یا نتایج ناخواسـته و شـرایط نادانسـتهٔ کنش می‌تواند این نقش را ایفا کند.

برای مثال گیدنز دربارهٔ نتایج ناخواسـته و شـرایط نادانسـتهٔ کنش می‌گوید کنش‌های خودآگاه و ناخودآگاه افراد می‌تواند نتایج ناخواسـته‌ای داشـته باشـد، به‌طوری که گاهی این نتایج ناخواسته می‌تواند به شرایط ناآگاهانهٔ کنش بدل شود. همچنین، نتایج ناخواسته بعضاً ممکن است در آینده،

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

بازتولید ساختاری شرایط کنش را فراهم کند و موجب تداوم کنش در آینده شود؛ دیمومت زندگی روزمره همچون جریانی از کنش نیت‌مند رخ می‌دهد اما کنش‌ها پیامدهای ناخواسته دارند، پیامدهای ناخواسته ممکن است به‌طور منظم بازخوردهایی داشته باشند و شرایط ناشناخته‌ای برای کنش‌های بعدی پدید آورند. می‌توان گفت گیدنز، نتایج ناخواسته و شرایط نادانستهٔ کنش را درواقع به‌عنوان یک عنصر میانجی بین ساختار و عاملیت قرار می‌دهد، اما در این مورد، تصریحی در کار گیدنز وجود ندارد. آرچر نیز زمان را به‌عنوان یک عنصر اساسی وارد تبیین ساختار و عاملیت می‌کند؛ نظام‌ها در رابطهٔ خود با توانمندی‌های عاملانهٔ افراد در زمان می‌توانند معقول شوند، بدون آنکه واقعاً شیءواره شوند، اگر بخواهیم تحلیلی بیان کنیم، رابطهٔ عاملیت و ساختار یک چرخش تاریخی بین محدودسازی عامل‌ها به‌وسیلهٔ ساختار و گسترش ساختار به‌وسیلهٔ عاملان کنش متقابل است. در اینجا آرچر علاوه‌بر عاملیت و نظام، عامل سوم یعنی زمان را تشخیص می‌دهد، اما او نیز مانند گیدنز بر اینکه نقش و جایگاه این عامل ارتباطی در میانجی‌گری بین فرد و جامعه چه می‌تواند باشد، توضیح صریحی ندارد.

نتیجه‌گیری

مفروضات پایه‌ای این مقاله عبارت‌اند از: الف) برای حفظ فرد و جامعه در نظریهٔ اجتماعی، فقط کنار هم قراردادن آنها به حل مسئله نمی‌انجامد؛ ب) برای حفظ فرد و جامعه، باید سازوکارهایی را طراحی کرد تا این مکانیسم‌ها هم نحوهٔ رابطهٔ فرد و جامعه را به‌خوبی نشان دهند و هم نحوهٔ تعامل فرد و جامعه را مشخص کند. این مفروضات به‌گونه‌ای که این تعامل منجر به غلبهٔ یکی بر دیگری نشود، باعث شد که در این مقاله از نظریاتی بهره‌برداری کنیم که سازوکارهایی را برای تبیین تعاملات فرد و جامعه طراحی کرده‌اند.

گیدنز با عناصری مانند زمان و مکان، نظام اجتماعی یا نتایج ناخواسته و شرایط نادانستهٔ کنش؛ آرچر با استفاده از عنصر زمان، و زاهد با اصالت قائل‌شدن برای رابطه و معرفی آن به‌عنوان یک عنصر فرهنگی که نقش جهت‌دهندگی را در یک تغییر اجتماعی بر عهده دارد، نحوهٔ تعاملات بین دو سطح عاملیت و ساختار را نشان می‌دهند، در این دسته تنها زاهد، با اصالت قائل‌شدن برای فرد-جمع-رابطه، به‌صورت آگاهانه نقش و جایگاه هریک از این عوامل را در نظریهٔ اجتماعی روشن کرده است، ازآنجاکه در نظریهٔ زاهد به هر سهٔ این عوامل اصالت داده شده؛ ازاین‌رو، می‌توان:

۱. خصوصیات هرکدام از این عناصر را شناسایی کرد.

۲. شکل ویژه‌ای را که این عوامل در هر برههٔ تاریخی می‌گیرند، نشان داد.

۳. به‌دلیل اصالت‌داشتن هر سه بُعد، از غلبهٔ یکی بر دیگری جلوگیری کرد؛ زیرا هرکدام از این

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

عوامل انجام‌دهندهٔ نقشی هستند که دیگر عوامل نمی‌توانند آنها را انجام دهند.

۴. از ابهـام در نظریـه آن‌طور که در نظریـهٔ گیدنز و آرچر دیده می‌شـود، جلوگیری کرد. با این توضیح که در نظریهٔ گیدنز به این دلیل که او صراحتی در به‌کاربردن عنصر رابطه‌ای ندارد، نمی‌توان سؤال کرد که آیا وقتی پس از شکل‌گیری شرایط ساختاری، که درنتیجهٔ نتایج ناخواستهٔ کنش به‌وجود می‌آید،کنش چه شـکلی به خود می‌گیرد؟ آیا تابع محض شرایط ساختاری می‌شود یا اینکه کنشگر بـاز هـم دارای آزادی اسـت؟ در نظریهٔ آرچـر نیز به این دلیل که عنصر زمان در سـطحی فلسـفی باقی مانده و دقیقاً برای فهم مناسـبات اجتماعی به‌کار گرفته نشـده، مشـخص نیست در چه زمانی عامل‌ها باسـاختار محدود می‌شوند؟ یا در چه زمانی ساختارها به‌وسیلهٔ عاملان گسترش می‌یابند؟ در نظریهٔ زاهد، به این دلیل که ایشـان به صراحت نقـش و جایگاه هریک از عوامل را ذکر کرده‌اند، می‌تـوان در سـطح تجربی به‌خوبی سـهم هریـک از عوامل را نشـان داد و از تأثیـر و تأثرات فرد و جامعه بر یکدیگر، بدون اینکه منجر به غلبهٔ یک عنصر بر دیگری شود، سخن گفت. باتوجه به این توضیحات، مقدمات دسـتیابی به یک نظریهٔ اجتماعـی جامع‌تر درمورد تبیین فرد و جامعه را در دو دستهٔ کلی به این‌صورت قرار می‌دهیم:

۱. کشـف سـازوکارها یا مکانیسـم‌هایی که هم با فرد و هم با جامعه در ارتباط هسـتند. در این دسـته، از مکانیسم‌هایی چون نتایج ناخواسته و شرایط نادانسـتهٔ کنش، زمان، فرهنگ و ایدئولوژی نام بردیم.

۲. کشف خصوصیات حاکم بر فرد و جامعه در جهت رسیدن به یک تبیین همه‌جانبه دربارهٔ آن.

پیشـنهاد می‌شـود برای رسـیدن به یک نظریهٔ جامع‌تر در این‌باره، یک پارادایم‌شناسی در هردو زمینه انجام شـود، به این معنا که انواع سازوکارها و مکانیسـم‌های ارتباطی، شناسایی و طبقه‌بندی شـوند و همچنیـن صـور بنیانی حاکم بر فـرد و جامعه نیز شناسـایی و طبقه‌بندی شـود، نیز به‌نظر می‌رسد نظریهٔ زاهد، مستعدترین نظریه در هر دو زمینه است، به‌دلیل اینکه ایشان با استفاده از منطق سیسـتمی دقیقاً جایگاه هر پدیده را شناسـایی کرده و عوامل تأثیرگذار را طبق این منطق تشـخیص داده‌انـد، ازآنجاکـه این پارادایم‌شناسـی در هر دو زمینه تاکنون در نظریـهٔ اجتماعی صورت نگرفته اسـت، مکانیسـم‌های ارتباطی و خصوصیات حاکم بر فرد و جامعه، به‌صورت پراکنده شناسـایی می‌شـوند؛ درواقع، قبل از انجام این پارادایم‌شناسـی، تمامی فعالیت‌ها در زمینهٔ تبیین فرد و جامعه در مرحلهٔ پیش از نظریه قرار می‌گیرند و تنها دربردارندهٔ مواد خامی هسـتند که می‌توانند در مرحلهٔ ساخت نظریه استفاده شوند.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

کتابنامه

۱. اسمیت،فیلیپ. ۱۳۸۳. **درآمدی بر نظریهٔ فرهنگی**. ترجمهٔ حسن پویان. تهران. دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

۲. پارکر،جان. ۱۳۸۳. **ساختاربندی**. ترجمهٔ امیر عباس سعیدی پور. تهران. انتشارات اشیان.

۳. پیرسون،کریستوفر. ۱۳۸۰. **گفت‌وگو با انتونی گیدنز(معنای مدرنیت)**. ترجمهٔ علی‌اصغر سعیدی. تهران. انتشارات کویر.

۴. تریگ،راجر. ۱۳۸۴. **فهم علم اجتماعی**. ترجمهٔ شهناز مسمی پرست. تهران. نشر نی.

۵. جلائی‌پور،حمیدرضاو جمال محمدی. ۱۳۸۷.**نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی**. تهران. نشر نی.

۶. حاجی حیدری،حامد. ۱۳۸۸. **انتونی گیدنز(مدرنیت.زمان.فضا)**. تهران. نشر اختران.

۷. درستی،احمد. ۱۳۷۹. «دیدگاه‌های مختلف جامعه‌شناختی دربارهٔ مسئلهٔ کارگزار و عاملیت»**نشریهٔ علوم سیاسی**. سال سوم. شمارهٔ دوازدهم.

۸. ریتزر،جورج. ۱۳۸۶.**نظریهٔ جامعه‌شناسی در دوران معاصر**. ترجمهٔ محسن ثلاثی. تهران. انتشارات علمی.

۹. زاهدزاهدانی،سیدسعید. ۱۳۶۷.«نگرشی اجتماعی به اصول دین در اسلام». **مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز**. دورهٔ چهارم. شمارهٔ اول.

۱۰. ــــــــــــــ. ۱۳۶۹. «رابطهٔ فرد و جامعه: مقایسهٔ دو دیدگاه». **مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز**. دورهٔ پنجم. شمارهٔ دوم.

۱۱. ــــــــــــــ. ۱۳۷۰الف. **طرحی نو در علوم اجتماعی**. شیراز. مؤسسهٔ انتشارات بهینه.

۱۲. ــــــــــــــ. ۱۳۷۰ب. **مبانی روش تفکر اجتماعی در اسلام**. شیراز. مؤسسهٔ انتشارات بهینه.

۱۳. ــــــــــــــ. ۱۳۷۷. «نظریه‌ای ترکیبی درمورد جنبش‌های اجتماعی». فرهنگ. **اندیشهٔ سیاسی**. ص۲۷-۲۸.

۱۴. ــــــــــــــ. ۱۳۸۰. **بهائیت در ایران**. تهران. مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱۵. ــــــــــــــ. ۱۳۸۱. **جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران**. تهران. نشر کتاب طه.

۱۶. ــــــــــــــ. ۱۳۸۷. **نظریه‌ای درمورد جنبش‌های اجتماعی**. کرسی‌های نظریه‌پردازی، دانشگاه شیراز. داوران: دکتر حمید احمدی، دکتر غلامرضا جمشیدی‌ها و دکتر عیوضی.

۱۷. زاهدزاهدانی، سید سعید؛ جاجرمی‌زاده و دیگران. ۱۳۹۰. **چیستی و چگونگی فرهنگ پایهٔ اسلامی وسکولار**. دانشگاه شیراز و دانشگاه پیام نور شیراز.

۱۸. سایر، آندرو. ۱۳۸۵. **روش در علوم اجتماعی:رویکردی رئالیستی**. ترجمهٔ دکتر عماد افروغ. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۹. کرایب، یان. ۱۳۷۸. **نظریهٔ اجتماعی مدرن**. ترجمهٔ عباس مخبر. تهران. نشر آگاه.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

۲۰. کسل، فیلیپ. ۱۳۸۳. **چکیدۀ آثار انتونی گیدنز**. ترجمۀ حسن چاوشیان. تهران. نشر ققنوس.

۲۱. گیدنز، آنتونی. ۱۳۷۶. **جامعه‌شناسی**. ترجمۀ منوچهر صبوری. تهران. نشر نی.

۲۲. ـــــــــــ. ۱۳۷۸. **سیاست، جامعه‌شناسی و نظریۀ اجتماعی**. ترجمۀ منوچهر صبوری. تهران. نشر نی.

۲۳. ـــــــــــ. ۱۳۸۴الف. **چشم‌اندازهای جهانی**. ترجمه و مقدمۀ محمد رضا جلائی پور. تهران. نشر طرح نو.

۲۴. ـــــــــــ. ۱۳۸۴ب. **مسائل محوری در نظریۀ اجتماعی**. ترجمۀ دکتر محمد رضایی. تهران. انتشارات سعاد.

۲۵. مطهری، مرتضی. بی‌تا. **جامعه و تاریخ**. تهران. انتشارات صدرا.

۲۶. مقدس، علی اصغر و حسین قدرتی. ۱۳۸۳. «نظریۀ ساختاری‌شدن انتونی گیدنز و مبانی روش‌شناختی آن». **مجلۀ علوم اجتماعی دانشکدۀ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد**.

27. Archer Margaret. 1986.culture and agency.Cambridge.University Press.

28. _____. 1996. Realist Social Theory:The Morphogenetic Approach. Cambridge.University Press.

29. _____. 2000. being human: the problem of agency. Cambridge. University Press.

30. Craib ،Ian. 1992. Anthony Giddens.Routledge. London.

31. Giddens ،Anthony.1979. central problems in social theory ،the macmillan press ltd. First edition 1979،London.

32. _____. 1986. The Constitution of Society. University of California Press.

33. Giddens Anthony،Jonathan turner. 1987. social theory today.Stanford University press.

34. Peter،Berger.1963. invitation to sociology.harmondsworth Middlesex England.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1398.5.1.2.9] [Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-10]